

جادوی پنهان و خلسه نارسیسی.

• سیدمرتضی آوینی

برنامه‌ها را قطع می‌کنند، اما در هنگام اذان مغرب که برنامه‌ها فقط برای بخش مختصری قرائت قرآن، اذان و چند جمله‌ای مناجات قطع می‌شود و بعد لایحه پیدا می‌کند، بازار مساجد بسیار گساده است. علاوه بر آن که ما و کودکانمان برای تماشای فیلم سینمایی عصر جمعه، نمازمان را درست در آخرین فرصت ممکن به جای می‌آوریم. باز خدا پشیمان را بیامرزد که برنامه‌ها را فقط تا ساعت بیست و سه ادامه می‌دهند^۱ و لااقل زمستان‌ها نماز صبح مسلمین قضا نمی‌شود.

این امر پیش از آن که به برنامه‌های تلویزیون ارتباط پیدا کند به آن «جادوی پنهان» یا «بار ناخودآگاه» ارتباط دارد که در ذات تلویزیون نهفته است و این که نظام زندگی ما اکنون صراحتاً خویش را نه از «دین» که از «تکنولوژی» می‌گیرد.

در درون خانه، تلویزیون روابط متقابل اعضای خانواده را با یکدیگر برپید است و با وجود یک تلویزیون روشن، دیگر جمع واحدی در خانه تشکیل نمی‌شود. همه فرد فرد، جدا از هم نشسته‌اند و رابطهای فردی بین خود و تلویزیون برقرار کرده‌اند. این سخن را همه ما بارها از خانم‌هایی که خودشان غرق در تلویزیون نیستند، خطاب به شوهرانشان شنیده‌ایم که «ما من ازدواج کرده‌ای یا با تلویزیون؟» این جمله از یک سو بیان یک واقعیت بسیار دردناک است و از سوی دیگر مبین این نکته است که در میان ما هنوز

یکی از احکام مشهوری که درباره سینما و تلویزیون عنوان می‌شود این است که «اینها ظرف‌هایی هستند که هر مظلومی را می‌پذیرند؛ اینها ابزار هستند و این ما هستیم که باید از این ابزار درست استفاده کنیم... و کسی هم از خود نمی‌برد که اگر این چنین بود چرا ما بعد از یازده سال از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران هنوز نتوانسته‌ایم از تلویزیون و سینما، آن چنان که شایسته است استفاده کنیم.

بنده هرگز صلاح نمی‌دانم که برای اقامه حجت و دلیل به گفتار غربی‌ها متوسل شوم، چرا که از یک سو اعتقاد دارم آنها خود قادر به شناخت حقیقی خود و جامعه خود نیستند و از سوی دیگر، هر چه را که از قول آنها ذکر کنیم باز هم هستند کسانی که در همان باب اقوالی کاملاً مخالف بر زبان و قلم خویش رفته‌اند، زیرا که تفرقه و تشتت آرام از لوازم ذاتی ولایت‌نک تمنن غرب است. اما با این همه، اکنون قصد دارم که محور اصلی مباحث این مقاله را سختانی قرار دهم که مارشال مک لوهان^۲ در باب «رسانه‌ها و پیام» گفته است.

اکنون زندگی ما، و بخصوص کودکان و نوجوانانمان، در اوقات فراغت^۳ نظم مسلکی خویش را از دست داده و نظامی متناطب با برنامه‌های تلویزیون گرفته است و به همین علت در صبح روزهای جمعه برای آن که برنامه‌های تلویزیون با نماز جمعه معارضه نکند

نظام سنتی و مسلکی در پای نظام تکنولوژیک زندگی مدرن قربانی شده است.

رابطه سینما و تلویزیون با مخاطبان خویش نوعی رابطه «تسخیری» است که از طریق ایجاد جاذبه در تماشاگر برقرار می‌شود. اگر چه تسخیر به میل، نه به عنف و اکراه... ظاهراً هیچ گونه اکراه یا اجباری در کار نیست، ما اگر درست به این رابطه بیندیشیم خواهیم دید که غالباً رشته این جاذبیت نه به کمالات انسانی بلکه به ضعف‌های او بند شده است^۱ و این چنین، هر چند سخن از «جبر» به معنای فلسفی آن نمی‌توان گفت، اما باید در میان مردم و تلویزیون و سینما وجود نوعی «رابطه ایجابی» را پذیرفت: «کششی سحرآمیز و غیرقابل مقاومت».

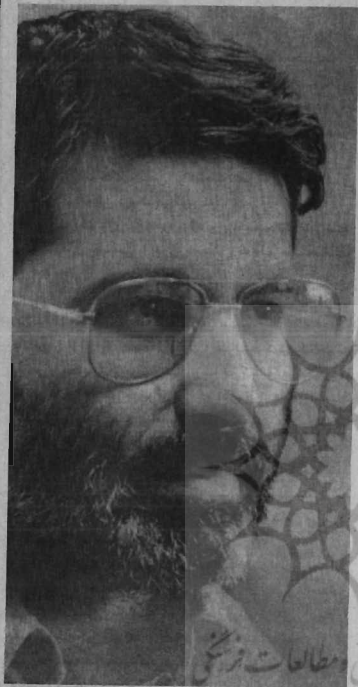
مارشال مک لوهان در مقاله «وسیله، پیام است» مطلبی را نقل می‌کند که بسیار عبرت‌انگیز است:

تجزیه و تحلیل برنامه و «محتوا» هیچ نشانه و مدرکی از جادوی این وسایل یا ابزار ناخودآگاه (Subliminal Charge) آنها به دست نمی‌دهد.

لئونارد ذوب (Leonard Doob) در گزارش خود به نام «ارتباطات در آفریقا» از یک آفریقایی سخن می‌گوید که هر شب رنج بسیار متحمل می‌شد تا ایستگاه لندن را روی رادیو پیدا کند و اخبار بی‌بی‌سی را بشنود، گرچه حتی یک کلمه آن را نمی‌فهمید تنها هر شب ساعت هفت، بودن در حضور آن صداها برای وی مهم بود. وضع او در برابر صدا درست مانند وضع ما در برابر نمه‌ها است!

این چه جاذبه‌ای است و از چه طریق عمل می‌کند و تأثیرات جادویی خود را بر کلام یک از ساخت‌های وجودی انسان می‌نهد؟ مک لوهان هوشیارانه این تأثیرات را با اثری که موسیقی بر روان باقی می‌گذارد قیاس می‌کند. او در بخشی از همان مقاله مذکور نوشته است:

... تحاشی معنوی و فرهنگی که ممکن است اقوام شرقی در قبال تکنولوژی ما داشته باشند، ابتدا تأثیری در وضع آنها نمی‌کند. اثرات تکنولوژی در تجرو عقاید و مفاهیم حادث نمی‌شود، بلکه الگوهای احساسی را بدون مقاومت و به طور مستمر تغییر می‌دهد... اثرات پول به عنوان «وسیله» در ژاپن قرن هفدهم بی‌شابهت به



تأثیر چاپ در مغرب زمین نبود. بی سنسوم (G.B.Sansom) می‌نویسد که نفوذ اقتصاد پولی در ژاپن موجب یک انقلاب کند ولی مقاومت‌ناپذیر گردید، که پس از تقریباً دو هزار سال انزوایه فرو ریختن حکومت فئودالی و از سرگرفتن روابط بازرگانی با خارج

تأثیر موسیقی نیز بر انسان نه بر لملرو عقل و فهم، بلکه بر قلمرو احساس است و لذا انسان هرگز از عهده تجزیه و تحلیل عقلایی تأثیرات موسیقی بر روان خویش بر نمی‌آید. او ناگزیر است که این تأثیرات را در ساخت مفاهیمی چون «غم‌انگیز»، «شادی‌آور»، «نرم»، «داغ» و ... دسته‌بندی کند و این مفاهیم همگی مفاهیم احساسی محض هستند.

آیا میان «ساحت احساس» و «ساحت عقل و فهم» رابطه‌ای نیست؟ مک لوهان درست می‌گوید که:

«اثرات تکنولوژی در قلمرو عقاید و مفاهیم حادث نمی‌شود، بلکه الگوهای احساسی را بدون مقاومت و به طور مستمر تغییر می‌دهد».

و اگر این چنین نبود، امکان مقاومت در برابر آن به مراتب افزایش می‌یافت. برای درک تفاوت آن می‌توان اثر یک «جمله فلسفی» را با اثر یک «قطعه موسیقی» مقایسه کرد. یک جمله فلسفی را مخاطب از طریق عقل درک می‌کند و لذا شنیدن یا خواندن متون فلسفی جز برای آنان که اهل تفکر فلسفی هستند، جذاب و لذت‌بخش نیست. اما یک قطعه موسیقی اصلاً با ساختار ادراکات عقلانی انسان ارتباطی مستقیم نمی‌یابد و اثرات آن بی‌واسطه عقل و فهم، در قلمرو احساس و روان ظاهر می‌شود و بنابراین، برای لذت بردن از آن نیاز به طی مقدمات برهانی نیست. تأثیر موسیقی، گسترده‌ای به مراتب وسیع‌تر از «کلام» را شامل می‌شود، اما عمق تأثیر کمتری دارد.

اثرات تکنولوژی به طور اعم، و سینما و تلویزیون به طور اخص، خارج از «حیطه مفاهیم» ظاهر می‌شود و لذا مک لوهان سخن از «جادوی وسایل و بار ناخودآگاه آنها» می‌گوید. تلویزیون آدم‌ها را مفتون و مسحور می‌کند و قابل انکار نیست که سحر آن در انسان‌های ضعیف‌النفس، کودکان و اشخاصی که آنان را اصطلاحاً عاطفی و احساساتی می‌خوانند، بیش‌تر کارگر می‌آید. سینما نیز اگر چه ماهیتاً تفاوت چندانی با تلویزیون ندارد، اما از لحاظ کمی و کیفی حیطه عمل محدودتری را شامل می‌شود، چرا که تلویزیون عضو ثابت و بی‌دلیل همه خانواده‌هاست، اما رفتن به سینما ملازم با مقدماتی است مخصوص به آن. که در همه شرایط ممکن

نمی‌شود. تماشای تلویزیون شرایط مخصوصی را طلب نمی‌کند، اما سینما این همه سهل‌الوصول و دست‌یافتنی نیست.

در غالب انسان‌ها میلی درونی برای غفلت‌طلبی، گریز از تفکر و جدیت، بازی و شوخی، تلذذ و تفتن و ... موجود است، و در کودکان بیش‌تر. «نظریه بازیها»، هم در حوزه جامعه‌شناسی و هم در حوزه روانشناسی، بر این اصل بنا شده است که افراد انسانی بعد از بزرگ شدن و پیر شدن نیز همان الگوهای بازی را در زندگی اجتماعی خویش بسط می‌دهند و انگیزه‌های اجتماعی همان میل بازی هستند که تغییر شکل داده‌اند و در زیر نقاب‌هایی از شخصیت‌های کاذب پنهان شده‌اند.

ما این نظریه را در باب «انسان به مفهوم مطلق» نمی‌پذیریم، اما در عین حال، صدق آن را - باز هم نه به طور مطلق - درباره جوامع غیر دینی به غیر مسلکی لنگار نمی‌کنیم. «رشد عقلی» انسان در تمدن غربی متقی به «رشد عقل جزوی و حسابگر» است و بنابراین، عموم انسان‌ها، به جز متفکرین و فلاسفه، از کودکی خویش فاصله نمی‌گیرند و امیال کودکانه خویش را تا دم مرگ حفظ می‌کنند. در تمدن امروز، کودک بودن، غفلت‌طلبی و گریز از واقعیت یک ارزش مقبول و محمود است و لذا، کم نیستند کسانی که اگر چه از کودکی فاصله گرفته‌اند، اما برای جلب محبوبیت، خود را به کودکی می‌زنند. کودک در بهشتی برخی بیرون از واقعیت تمدن و در کمال غفلت، اما معصومانه زندگی می‌کند و بازگشت به این عالم دور از رنج بر لذت و تفتن، آرزوی عموم انسان‌هایی است که تمدن امروز آنان را از رشد عقلانی محروم داشته است. اما تمدن سنتی و دینی، مردمان را از اغلال در بهشت زمینی و عوالم کودکی دور می‌کند، چرا که انسان سنتی و دینی غایت حیات خویش را در «ناکجا آبادی فراتر از جسم و زمین» می‌جوید؛ اگرچه از سوی دیگر، نزدیک شدن به عالم عصمت و پاکی و بی‌گناهی باز هم نزدیک شدن به عالم کودکی است، اما به معنای دیگر.

جادوی سینما و تلویزیون، خارج از حیطه مفاهیم، در برزخ «تأثیرات احساسی و روانی» ظاهر می‌شود و لذا اثرات تخریبی و بی‌احیانا تریستی خویش را بیش‌تر بر «ضمیر ناهم‌خود» باقی می‌گذارد، اگر چه «به ندای خودآگاهی» نیز بر آن بسته نیست. در فیلم «زندگی خارج از تواریخ»^۱ و یا فیلم دیگر «گادفری ریجو»، «درگرونی

زندگی^۳، او قصد ندارد که به‌نمایشگر خویش این حقیقت را که انسان امروز در وضعی خلاف فطرت خویش می‌زید تفهیم کند. «تفهیم و تفاهم» در حیطه عقل و ادراک تحقق می‌یابد و نتیجه آن نحوی از آگاهی یا خودآگاهی است، اما تأثیرات روانی - عاطفی و احساسی خارج از این حیطه محقق می‌شوند و انسان را در طول یک سیر تحولی بطنی، و ناخودآگاه، رفته رفته تغییر می‌دهند. این همان کاری است که از طریق سینما و تلویزیون با انسان امروز کرده‌اند و در طول نزدیک به یک قرن از اختراع سینما، «الگوهای احساسی غیر متوازن» برای انسان‌ها ساخته‌اند و راه بازگشت آنها را به فطرت خویش مستعد کرده‌اند. گادفری رجیو برای بیدار کردن انسان از این خواب سنگین غفلت، از کلام استفاده نمی‌کند و روی به استدلال و اقامه برهان عقلی نمی‌آورد، چرا که اصلاً عقل بشر امروز تابع احساسات پوست و منشا نیست اثری جدی در حیات او ندارد. گادفری رجیو در جست‌وجوی راهی است که در آن یک تنبه فطری برای انسان موجود باشد. او دریافته است که انسان از صورت توازن فطری خویش خارج شده و می‌داند که این خروج به علت نفی دین و معنویت و انکار روح برای بشر روی داده و لذا درست در نقطه‌ای که می‌خواهد پیام اصلی خود را در یک مثال فطری ارائه دهد از اذنان استفاده کرده است و این انتخابی است کاملاً بیجا، چرا که «روح دین» در اذنان در صورتی مثالی تعیین یافته است.

الگوهای احساسی انسان‌ها در جوامع مختلف، مبتنی بر عادات و تعلقات و آداب و رسوم آن قوم هستند و عادت و تعلقات و آداب و رسوم نیز از فرهنگ منشاء می‌گیرند. بین فرهنگ و معتقدات، رابطه‌ای کامل و مستقیم، اما ناپیدا موجود است و لذا ورود غیر مترقبه محصولات تکنولوژی به جامعه‌ای که هنوز فرهنگ و ساختاری سنتی متکی بر دین دارد، به یک تعارض ناپیدی فرهنگی در باطن آن جامعه منجر خواهد شد.

نمی‌خواهیم بگویم که دین و تمدن امروز منافعی یکدیگرند، اما این هست که اگر ما احکام عملی زندگی خویش را از دین اخذ کنیم، دیگر نخواهیم توانست از این ابزار و وسایل درست همان گونه که در جوامع غربی معمول است استفاده کنیم، از سوی دیگر، انسان همواره برای دستیابی به غایاتی خاص، ابزار متناسب با آن

را می‌سازد و بنابراین، هر وسیله‌داری محتوایی است که بدان هویت فرهنگی خاصی می‌بخشد. «محتوای همه وسایل اتوماتیک «نفی کار» است، چرا که اگر انسان از کار نمی‌گریخت، لاجرم در جست‌وجوی «وسایلی خودکار» بر نمی‌آمد که کار خود را بر گردن آنها بیندازد. محتوای مشروبات الکلی «نفی عقل و خودآگاهی» است و اگر انسان - اگرچه به ناحق - نیازمند به «نفی عقل و خودآگاهی» خویش نمی‌شد، هرگز مشروبات الکلی را کشف نمی‌کرد.^۴ غایت تولید یا اختراع هر وسیله - اعم از ابزار اتوماتیک و یا غیر اتوماتیک - در صورت محتوا یا ماهیت آن وسیله، موجب یا نقصانات خاصی را به همراه دارد که لازمه وجود آن است. ااره برای بریدن ساخته شده است و به همین «علت غایی» است که شکل ااره را یافته است. میخ نیز برای فرو رفتن ساخته شده و به همین علت غایی، شکل میخ را پیدا کرده است. پس غایات ابداً و اختراع وسایل در شکل آنها ملحوظ و محفوظ است و این شکل، صورتی است که ماهیت آنان را معنا بخشیده است. خود وسیله بر ماهیت خویش و چگونگی کاربرد خویش حکم می‌کند، اما بعضی از وسایل هستند که با روان انسان «نسبت خاصی» برقرار می‌کنند که نمی‌توان گفت «پیام فرهنگی یا اخلاقی» خاصی دارند.

اگر انسان بلدانده که کناره‌گیری از کار باعث می‌شود تا «خالقیت روحی» او عرصه ظهور پیدا نکند و خلاقیت‌های نهفته در وجودش به فعلیت نرسد، هرگز به سمت «اتوماسیون^۵» نمی‌رود و یا حداقل آن است که این چنین بی‌محابا و شتاب‌زده به سوی آن نمی‌رود. پس پیدایش اتوماسیون در زندگی بشری، نقشه در پی تعریف خاصی، اتفاق افتاده است که اواز «کار» دارد: «کار ضروری است در جهت امرار معاش که باید از آن خلاص شده.» این «پیام» اصولاً در بطن اتوماسیون نهفته است.

مارشال مک لوهان این «پیام‌ها» را «جادوی وسایل» یا «بار ناخودآگاه» آنها می‌نامد. مثال‌هایی که او خود - در این مورد آورده است، می‌تواند وضوح بیشتری بدین سخن ببخشد.

بی‌خبری پیشینیان از اثرات روانی و اجتماعی وسایل در هر یک از سخنان آنان به وضوح دیده می‌شود. هنگامی که چند سال قبل ژنرال دیوید سارنف^۶ از دانشگاه ترمام آمریکا درجه دکتری افتخاری می‌گرفت، این سخنان را بیان کرد:

معمولاً میل داریم که وسایل تکنولوژیک را سیر بالای گناهان سازندگان آنها قرار دهیم. مصنوعات دانش جدید به خودی خود نه بد است و نه خوب؛ طرقی که از آنها استفاده می‌شود ارزش آنها را معین می‌کند. این پژواک بی‌خبری رایج است. فرض کنیم قرار بود بگویم «مربای سبب به خودی خود نه خوب است نه بد؛ طریقی که آن را می‌خوریم ارزشش را تعیین می‌کند» و یا «اسلحه‌های گرم به خودی خود نه بد است نه خوب؛ طریقه استفاده از آنها ارزش آنها را معین می‌کند»... در گفته‌ها سارنفا نکته‌ای وجود ندارد که تاب تعمق داشته باشد، زیرا او ذات «وسایل» را نلایده می‌گیرد و نارسین «وار از بی اعتبار شدن وجود خویش و گسترش آن به صورت تکنیکی جدید، مسحور شده است».

آنچه را که مک لوهان از زبان زرنال سارنفا نقل می‌کند، از زبان بسیاری از ما می‌توان شنید. ما معمولاً ذات وسایل را نلایده می‌گیریم و ساده‌لوحانه چنین خیال می‌کنیم که از هر چیزی می‌توانیم هر طور که می‌خواهیم استفاده کنیم، حال آن که چنین نیست. تلویزیون و سینما ابزار و وسایلی نیستند که هر کسی هر طور که بخواهد آنها را به کار برد و اصولاً ابزار هر چه بیشتر به سوی «اتوماسیون و پیچیدگی تکنیکی» حرکت کنند محدودیت‌های بیش‌تری را بر اختیار واراده آزاد انسان تحمیل می‌کنند. این سخن مک لوهان که «رسانه همان پیام است»، به همین معناست که «رسانه‌ها موجبات واقتضائاتی دارند که از آن نمی‌توان گریخت». او در آغاز مقاله می‌نویسد:

«در فرهنگی مانند فرهنگ ما، که از دیرباز عادت کرده است همه چیزها را از هم بشکافد تا بر آنها تسلط یابد و آنها را وسیله قرار دهد، اگر گفته شود که عملاً وسیله، پیام است موجب شگفتی خواهد شد. منظور این است که اثرات هر «وسيله» بر فرد و اجتماع - یعنی اثرات هر چیزی که به نوعی گسترش خود ماست، یا به گفته دیگر هر تکنولوژی جدید نتیجه معیارهای تازه‌ای است که همراه با هر یک از این وسایل در زندگی وارد می‌گردد.»

در جای دیگری گفته است:

«چاپ در قرن شانزدهم موجب نفرد و ناسیونالیسم گردید...»
و ظهور ناسیونالیسم، جغرافیای جهان را به صورتی در آورد که اکنون در آن هستیم.

مک لوهان در همان مقاله نوشته است:

«... یاب بیوس دوازدهم میل داشت که مطالعاتی چند در زمینه وسایل انجام گیرد. وی در هفدهم فوریه سال ۱۹۵۰ چنین گفت: «اغراق نیست اگر بگویم که آینده جامعه امروز و ثبات حیات درونی آن تا حد زیادی به حفظ تعادل بین قدرت تکنیک‌های ارتباطات و قدرت عکس‌العمل فرد (بستگی) دارد».

در این زمینه بشریت طی قرن‌ها با شکست کامل مواجه بوده است. پذیرش فرمانبردارانه و ناخودآگاهانه اثر «وسایل»، این وسایل را برای انسان‌هایی که آنها را به کار می‌برند به زندان‌های بدون دیوار مبدل کرده است. همان‌طور که ای. جی. لیلینگ^{۲۰} در کتاب خود به نام «مطبوعات»، گفته است: اگر انسان نلاند که به کجا می‌رود، «آزاده نیست، حتی اگر برای رسیدن به «انجاء» تفنگی در دست داشته باشد. زیرا که هر یک از وسایل، سلاح نیرومندی است که می‌توان با آن، وسایل دیگر گروه‌های دیگر را تباه کرد. نتیجه این شده است که عصر حاضر تبدیل به صحنه‌ای یکی از جنگ‌های داخلی چندجبهه‌ای گردیده که تنها محدود به دنیای هنر و سرگرمی‌ها نیست».

مارشال مک لوهان معتقد است که رشد تکنولوژی، خلاف آن چه تصور می‌شود، نه به «آزادتر شدن» انسان بلکه به «اسارت» بیشتر می‌انجامد؛ وسایل تکنولوژیک دیوارهای نادیدنی زندانی هستند که بشر امروز در آن اسیر است. مقصود ما نه نفی تکنولوژی، که تحقیق در ماهیت آن است و لذا از خوانندگان درخواست می‌کنیم که بیش از آن که مقاله ما به مرحله استنتاج برسد درباره مطالب آن قضاوت نکنند.

مک لوهان می‌نویسد:

«... سرعت برق (الکترونیسته) موجب رسوخ تکنولوژی غرب به دور افتاده‌ترین قسمت جنگل‌ها، صحراها و دشت‌ها گردیده، و نمونه آن عرب بدوی سوار بر شتر است با یک رادیو ترانزیستوری. وضع اقوامی که در سیل مفاهیمی غرق شده‌اند که فرهنگ گذشته آنها ایشان را برای آن آماده نکرده است، نتیجه طبیعی تسلط تکنولوژی غربی است... در جهان خود ما نیز، به همان نسبت که به اثرات تکنولوژی بر تشکل و تظاهرات روانی پی می‌بریم، «برک خود را از گناه و خطا از دست می‌دهیم»».

مختصراً مورد اشاره قرار دهیم.

شان انسان والاتر از آن است که به اسباب و وسایل تعلق پیدا کند، و رشد انسان در مسیر تعالی به سوی حق در معارج نهایی به قطع تعلق نسبت به اشیاء و یأس از اسباب منتهی خواهد شد. پیشنهاد ما آن نیست که ابزار تکنولوژیک را به دور بیندازیم؛ آن چه ما باید خود را از آن در امان داریم، «مربوب و مقنون شدن در برابر تکنولوژی» است و تنها در این حالت است که می‌توان «بدون وابستگی»، از علوم رسمی و محصولات تکنولوژیکی آن در خدمت غایات مقدس دینی سود جست. مارشال مک لوهان نیز به زبانی دیگر همین راه را توصیه می‌کند:

«دکوپل^{۱۵} در آثار قبلی خود دربارهٔ انقلاب فرانسه توضیح داده بود که کلام چاپ شده شد. که موجب اشباع فرهنگی در قرن هجدهم گردید. ملت فرانسه را همگن ساخت. فرانسوی‌ها خواه اهل شمال و خواه اهل جنوب، از یک قوم بودند و تفاوتی با هم نداشتند. اصول اتحاد شکل و استمرار چاپ بر پیچیدگی‌های جامعهٔ فئودالی و شغالی قدیم پوششی افکند. انقلاب فرانسه وسیلهٔ

بسیاری از مشکلاتی که ما امروزه با آن دست به گریبان هستیم، ناشی از همین تعارض یا تناقضی است که در باطن اجتماع ما نهفته است و به چشم نمی‌آید؛ اینکه «ساختار سنتی اجتماع ما برای قبول تمدن غرب آمادگی نداشته است». ساختار سنتی اجتماع ما مبتنی بر دین است و ساختار اجتماعی غرب نیز سه چهار قرن طول کشید تا بر «شریعت علمی جدید» استوار گشت و این دو، متوجه غایت واحدی نیستند. غالب انسان‌های جهان، دیگر دهها سال است که احکام عملی حیات خویش را نه از دین که از عوم جدید و تکنولوژی اخذ می‌کنند. پژوهش‌های علمی مختلفی که در همه زمینه‌ها انجام شده است، دستورالعمل‌هایی هستند که به انسان جدید می‌آموزند که چه باید بکند و چه نباید بکند؛ با او می‌آموزند که چگونه بخورد، بخوابد و ببیدار شود، با چه کسانی دوست شود و از چه کسانی پرهیز کند و ... حال آن که انسان دینی و مسلکی همهٔ این دستورالعمل‌ها یا احکام عملی را از دین خود اخذ می‌کند. خود مک لوهان نیز به همین مطلب اشاره کرده است: ... ما «عقل» را با «سواد» و «عقل مسلکی» را با «تکنولوژی» خلط کرده‌ایم. به این جهت در عصر برق، به نظر غریبان طرفدار سنن، انسان غیر عقلایی جلوه می‌کند.^{۱۶}

وضع کنونی عموم اقوامی که آنان را «جهان سوم» می‌نامند در برابر تمدن غرب، وضع کودکی است که شیفتگی‌اش در برابر اسباب‌بازی‌های رنگارنگ چشم او را بر خیر و صلاحش بسته است. آنها محصولات تمدن غرب را، اتومبیل و یخچال و فریزر، رادیو و تلویزیون و سینما ... و حتی کامپیوتر را به جوامع خویش وارد کرده‌اند و حالا می‌خواهند جامعه‌ای بسازند که این وسایل یا آن هماهنگ باشد:

یا مکن با پیلانان دوستی یا بنا کن خانمی در خورد پیل^{۱۷}
استفاده از این ابزار خواه ناخواه فرهنگ خاصی را می‌خواهد که بدان فرهنگ صنعتی» می‌گویند و تنظیم حیات برهمنای استفاده از این ابزار ملازم با «احکام عملی خاص» یا «اخلاقی صنعتی» است که «نظم تشریحی ملازم با دین و دینداری» را نمی‌کند.

چه باید کرد؟ اگرچه جواب این سؤال، موضوع مقالهٔ چهارم از مجموعهٔ این مقالات است، اما از آنجا که به هر تقدیر این سؤال نباید جواب نایافته رها شود، لازم است که جواب را در اینجا



سنتی و معاصر
مع علوم

باسوادان و حقوقدانان تحقیق یافت. از سوی دیگر در انگلستان، قدرت سنن شفاهی قدیم در حقوق مدنی آن چنان بود و نظام قرون وسطایی مجلس به قدری آن را تقویت می کرد، که هیچ گونه اتحاد شکل یا استمرار فرهنگ تازه چاپ نمی توانست کاملاً مستقر شود. نتیجه این بود که انقلابی به شیوه انقلاب فرانسه که می توانست مهمترین رویداد ممکن در تاریخ انگلستان باشد هرگز به وقوع نپیوست.^{۱۰} این مثالی است که از عکس العمل دو قوم با فرهنگ های مختلف در برابر تکنولوژی چاپ. در ادامه همین مثال است که مارشال مک لوهان توصیه نهایی خود را عنوان می دارد:

«تکوین یک شرافتی بسیار باسواد بود که این قدرت را داشت که در برابر ارزش ها و فرضیات فن چاپ بی طرف باشد. به این جهت است که تنها او دستور زبان چاپ را درک کرد. و تنها در این حال است - یعنی در حال دور ایستادن از هر ساخت (Structure) یا وسیله. که می توان اصول و نقاط قوت آنها را تشخیص داد. به جهت آن که هر «وسیله» این قدرت را دارد که فرضیه خود را بر اشخاص نازل کند. پیش بینی و قدرت تسلط، در قدرت اجتناب از «خلسه ناریسی» امکان پذیری است.»^{۱۱}

آن چاره را که ما «مطلق ناشی از خودبینی به وسایل» می نامیم، مک لوهان «خلسه ناریسی» نامیده است و این عنوان بسیار مناسبی است، چرا که «ناریسی» نیز با غرقه شدن در خودبینی است که از وضع خود نسبت به جهان غافل می شود. ■

پی نوشت ها

۱. Marshall McLuhan (۱۹۸۰ - ۱۹۱۱ م)؛ نظریه پرداز در حوزه ارتباطات، اهل کاناداستاد زبان انگلیسی در دانشگاه تورنتو، کنادا (از سال ۱۹۲۶) و رئیس «مرکز فرهنگ و تکنولوژی» در همین دانشگاه (از سال ۱۹۶۳ به بعد). نویسنده «فهم رسانه ها» (۱۹۶۴)، «رسانه همان پیام است» (۱۹۶۷)، و آثار دیگر.
۲. این مقاله در سال ۱۳۶۹ نگاه شده.
۳. در مقالات قبل راجع به این مطلب در حد کفایت سخن گفته ایم.
۴. مارشال مک لوهان / وسیله، پیام است / محمد تقی مایلی / فرهنگ و زندگی / ۸ / خرداد ۱۳۵۱ / صص ۷۱ و ۷۲.
۵. وسیله، پیام است / صص ۷۰ و ۷۱.
۶. وسیله، پیام است / ص ۷۰.
۷. به تفاوت های تلویزیون و سینما در مقاله «رمان و تلویزیون» بیشتر

خواهیم پرداخت.

۸. در اینکه «ضمیر نابه خود» چیست؟ و این اصطلاحات تا کجا می توانند راهی به معارف مادر باب علم النفس باز کنند، سخن اگر چه بسیار است، اما این مقاله فرصت قبول آن را ندارد.

۹. Koyaanisqasi (Life out of Balance).

۱۰. Godfrey Reggio

۱۱. Povaqqasti

۱۲. این سخنان متضمن احکام اخلاقی نیست و فقط در مقام تحقیق ادا می شود.

۱۳. Automation : خودکاری

۱۴. بگذریم از این که بشر با پیدایش اتوماسیون نتوانسته از شر کار خلاص شود، بلکه بالعکس همه کار و زندگی وقف گسترش اتوماسیون گشته و این دور باطلی است که تمدن غربی بدان گرفتار آمده است.

۱۵. David Sarnoff

۱۶. Narcissus : جوانی در اساطیر یونان که به تصویر خویش در آب دل می باز و جان برسر این عشق می گذارد و آن گاه به گلی مهمتم خود (تکس) بدل می شود

۱۷. وسیله، پیام است / ص ۶۵.

۱۸. وسیله پیام است / ص ۶۳.

۱۹. وسیله، پیام است / ص ۷۱.

۲۰. وسیله، پیام است / ص ۷۲.

۲۱. A.Liebling

۲۲. وسیله، پیام است / صص ۶۸ و ۶۹.

۲۳. وسیله، پیام است / ص ۶۸.

۲۴. گلستان سعدی / باب هشتم (در آداب صحبت کردن)

۲۵. Alexis de Tocqueville (۱۸۰۵-۱۸۵۹) سیاستمدار و مورخ فرانسوی.

۲۶. وسیله، پیام است / ص ۶۷.

۲۷. وسیله، پیام است / ص ۶۸.

• به نقل از آینه جادو (جلد اول : مقالات سینمایی) / چاپ سوم /

سیدمرتضی آوینی / تهران / نشر ساقی / اردیبهشت ۱۳۷۷